اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت چهارم)

۱) مجوس (عرفان مبتنی بر جادو)

قبلا گفته شد که کلمه مجوس که در قرآن ذکر شده است، به معنای جادوست. یعنی مذهبی که با جادو عجین شده است. در زمان پیامبر محمد؛ آیین هندو، میترا و بعضی طریقتهای دیگر چنین حالتی داشتند. مجوس از مغ (روحانیون و یا جادوگران ایران باستان و هند باستان) گرفته شده است. در زبان انگلیسی هم کلمه مجیک (magic) از همین کلمه مغ (magos) گرفته شده است. مجوس معرب همین کلمه است. سانسکریت ودایی یکی از زبان‌های باستانی هندوآریایی است. این زبان شکلی کهن‌تر از زبان سانسکریت است و یکی از فرزندان نخستین زبان هند و ایرانی می‌باشد. سانسکریت ودایی پیوند نزدیکی با زبان اوستایی و دیگر زبان‌های ایرانی باستان دارد. پیروان این زبانها؛ دینشان را با جادو آمیخته بوده اند و خدا در قرآن آنها را مجوس مینامد.

بعد از نزول قرآن؛ بعد از مدتی ؛ گروههای زیادی از مسلمانان از قرآن دور افتاده و به سمت طریقت گرایش پیدا کردند. طریقتی که از آیینهای باستانی ایران و هند (مجوس) گرفته شده بود. آنان دقیقا همان مراحل جادوی شیاطین را وارد دین کردند و فقط مقداری مناسکی اسلامی روی آن قاطی کردند. به این طریق تمام هفت مرحله یوگا (وحدت وجود) وارد اسلام شد.

۲) طریقت

در ادیان طریقت؛ مفهوم خدا با مفهوم شیطان قاطی شده است. مثلا در سانسکریت به کلمه خدا ، دیو (DEVA) گفته میشود. حتی در زبانهایی آریایی مثل فرانسه هم ، به نام خدا میشود Au Nom De Dieu. شاید تعجب کنید که نظریه تثلیث از دین هندو در مسیحیت تاثیر گذاشته است. شما هیچوقت در تمام تورات و انجیل یک آیه مشخص و واضح نمیتوانید پیدا کنید که نظریه تثلیث را کامل بیان کند و از همین جا مشخص میشود که اختراع نسلهای بعدی است. یا ضیافت شام جزئی ثابت از آیین ایرانی میترا بوده است که بعدا در مسیحیت وارد شده است. در مذهب هندو، عامه مردم شیوا را به عنوان خدا میشناسند؛ در حالیکه شیوا همان شیطان است. شیطان خیلی موزیانه و حرفه ای خودش را در هر جایی مطرح کرده است. حتی صوفی های مسلمان و بعضی عرفانهای نوظهور شیطان را تنها موحد عالم میدانند. عرفانهای نوظهور مثل عرفان حلقه و صوفی گری نوین، جزو مجوسی گری بحساب

می آیند زیرا بیس و پایه آنها براساس امداد از نیروهای شیطانی بنا شده است. وقتی از نوظهور صحبت میشود؛ به این معنا نیست که عرفانهای کهن خوب هستند؛ بلکه همگی از یک ریشه اند. یکی از خصوصیات این فرقه های جادویی و مجیکال(مجوسی)، وجود قطب در آنهاست. موجودیت آنها به وجود یک فرد وابسته است. در حالیکه اسلام دین تمام پیامبران بوده است و از آدم تابحال به فرد خاصی وابسته نبوده است. زبان سانسکریت و اوستایی ریشه زبانهای ایرانی و آریایی است. حتی خیلی از زبانهای محلی ایران؛ هم اکنون هم خیلی از کلماتشان به ریشه اوستایی و سانسکریتی آن بر میگردد.

۳) ادیان ماجیکال

طریقتهای ماجیکال؛ به معاد چندان نمی پردازند زیرا تناسخ را بجای آن جایگزین کرده اند. مثلا شما کتاب بزرگی مثل مثنوی معنوی؛ چندان آثار زیادی از معاد و قیامت در آن نمی بینید. در این کتابها، دنبال تسلط "من" بر نیروهای جهان هستند. آنها در درون خویش دنبال خدا و هر چیز دیگری می گردند.

انسان از کجا آمده است و قرار است به کجا برود و هدف آفرینش انسان چیست؟ خدای مهربان خودش این سوالات را در قرآن جواب داده است. حال وقت آن است که انسان در راستای این اهداف کار کند و نه اینکه سردر لاک خود فرو برد و به قول این عرفانها، درونکاوی کند.

۴) شفا در قرآن و در عرفانهای جادویی

در عرفان حلقه، ادعا میشود که پیروان آن به حلقه ها و انرژیهای کیهانی وصل میشوند و شفا می یابند. این افراد نمیدانند که اصلا شفا چیست. بیایید ببینیم که کلام خدا در این مورد چی میگوید. شفا فقط در دو مورد در قرآن ذکر شده است. یکی شفا را در قرآن میداند و دیگر آیه شفا را در عسل. جالب است که هر دوی این موارد حاصل وحی است.

ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (۶۹)

سپس از همه میوه ها بخور و راههای پروردگارت را فرمانبردارانه بپوی [آنگاه] از درون [شکم] آن شهدی که به رنگهای گوناگون است بیرون می آید در آن برای مردم درمانی است راستی در این [زندگی زنبوران] برای مردمی که تفکر می کنند نشانه [قدرت الهی] است (۶۹)

وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا (۸۲)

و ما آنچه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می کنیم و[لی] ستمگران را جز زیان نمی افزاید (۸۲)

شفا بودن عسل؛ بخاطر این است که به زنبور عسل وحی میشود. و شفا بودن قرآن هم بخاطر وحی بودنش است. پس نتیجه میگیریم که وحی بودن از طرف خدا باعث شفا بخش شدن اینها شده است. عسل شفای بدن ماست و قرآن شفای روح است. عسل را باید بخورید تا شفایش اثر کند و قرآن را هم باید بخوانید و عمل کنید تا قلب شما شفا یابد.

اما عرفانهای جادویی میگویند که شفا در کائنات ول است و ما باید با مراقبه جمعش کنیم. اما همه میدانیم که وحی یک طرفه است و از طرف بالا به پایین. خدا خودش گیرنده وحی و شفا را انتخاب میکند و خدا خودش زمانش را انتخاب میکند. بنابراین باز کردن چاکراها و دنبال شفا گشتن؛ نهایتش به شیاطین ختم میشود. به همین خاطر، قربانیان این فرقه ها، بجای خداپرستی ناخواسته و خواسته به آغوش جادوگری می افتند و به همین خاطر خدای حکیم در کل آنها را مجوس می نامد.

۵) شفا فقط و فقط نزد خداست

بعضی از عرفانهای مبتنی بر جادو که اخیرا در دنیا زیاد شده اند؛ برای ایجاد احساس شفا در بیماران خود؛ از حربه هایی استفاده میکنند. مثلا یکی از ترفند های مدعیان شفا درمانی برای قانع کردن بیماران استفاده از ترشحات آدرنالین در فرد داوطلب است. بدن هر انسانی در هنگام ترس یا اضطراب و هیجان مادهای به نام آدرنالین ترشح می‌کند. آدرنالین سبب ایجاد تسکین در وی شده و بنابراین در چنین

موقعیت‌هایی، شخص بیمار دردی که در بدن خود دارد، را احساس نمی‌کند. آدرنالین مسکن و ضد درد بسیار قویی است. مدعیان درمانگری نیز با سیلی یا ضربه زدن به فرد مورد نظر ، فریاد ناگهانی زدن و لمس ناگهانی نقاط خاصی از بدن داوطلب و ایجاد دلهره سبب ترشح آدرنالین در او می‌شوند و این مسکن قوی باعث میشود فرد تا مدتی هیچ دردی احساس نکند. در جریانهای عرفانی مسیحی به این کار تدهین یا لمس شفا (The Healing Anointing) **می‌گویند و در بعضی مواقع از تلقین و هیپنوتیزم هم استفاده میکنند. اینها روشهایی هستند که بدن هر انسانی نسبت به آن واکنش طبیعی نشان میدهد و ربطی به شفا ندارد ولی متاسفانه مدعیان شفا، این موارد طبیعی را با نام خود و یا شیخ خود تمام میکنند. در واقع آنها بیماران را از حالی به حال دیگر می برند و بیمار فکر میکند که شفا یافته است.**

بشر در درک مسائل معنوی بسیار کوته بین است و خیلی فاصله دارد تا بفهمد که شفا فقط نزد خداست و بس. اگر مسیح بیماران را شفا میداد؛ به خاطر اذن و اجازه خدا بود. باید بدانیم که اذن یک امر دو طرفه است. یعنی وقتی مثلا من به خانه شما بیایم؛ باید ابتدا از شما اذن بگیرم و در مرحله بعدی، شما هم باید اجازه دهید. مسیح پیامبر خدا بود و به اذن خدا بیماران را شفا میداد. وقتی بحث اذن در قرآن مطرح میشود؛ یعنی آن معجزه یک رابطه دو طرفه بوده است و کاملا تحت کنترل خدا بوده است. معجزات را خود خدا انتخاب میکند و نه پیامبر. زمانیکه موسی برای اولین بار عصا را انداخت و به مار تبدیل شد؛ ترسید و فرار کرد. این یعنی حتی موسی نمیداند

که چطوری عصا به مار واقعی تبدیل میشود و فقط معجزه با اجازه و اذن خدا در دستان موسی انجام می گیرد. موسی عصا را به مار تبدیل میکرد برای اینکه ثابت کند از طرف خدا پیام دارد و از طرف خدا اذن برای اینکار دارد. چرا؟ زیرا معجزات فقط به اذن خدا انجام میپذیرند و پیامبران از آن به عنوان مدرک از طرف خدا بودن استفاده میکنند. هر پیامبری معجزه ای انجام میداد، میخواست که نشان دهد از طرف خدا پیام دارد؛ زیرا این کار فقط بوسیله خدا انجام می پذیرد و نه فرد دیگری. وقتی مسیح بیماران را شفا میداد؛ میخواست به مردم بگوید که ای مردم فقط خدا بیماران را شفا میدهد و من مسیح در این مورد به اذن او انجام میدهم تا ثابت کنم که فقط خدا شفا میدهد. در زمانه مسیح؛ علم پزشکی که تقریبا با جادوگری هم آمیخته بوده است؛ پیشرفتهای زیادی کرده بود. به همین خاطر خدا این نشانه را برای آن زمان انتخاب کرد. بنابراین نمیتوان شفا را برای غیر خدا در نظر گرفت. این آیات قرآنی را باید با آب طلا نوشت و سر درب همه مساجد نصب کرد.

الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ (٧٨)

آن کس که مرا آفریده و همو راهنماییم می کند (٧٨)

وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ (٧٩)

و آن کس که او به من خوراك می دهد و سیرابم می گرداند (٧٩)

وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ (۸۰)

و چون بیمار شوم او مرا درمان می بخشد (۸۰)

وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ (۸۱)

و آن کس که مرا می میراند و سپس زنده ام می گرداند (۸۱)

وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ (۸۲)

و آن کس که امید دارم روز پاداش گناهم را بر من ببخشاید (۸۲)

۶) جادوگران اولین مدعیان شفا بودند

در زمانهای قدیم که علم آنچنان پیشرفت نکرده بود؛ بیماران روانی (دیوانگی، صرع، کم خوابی، تعیین نوع بچه و ...) را پیش جادوگران برای درمان می بردند. به همین خاطر جادوگران در آن موقع، برو بیایی داشتند. آنها به نوعی عرفانی کاذب برای مردم و خودشان ساخته بودند. آنها طریقه دستیابی به جادو را راز می دانستند و به هر کسی یاد نمی دادند. بشر بیشتر از جادو برای غلبه بر ناتوانایی های خود بهره می برد. شفای بیماریها یکی از این موارد بود که بشر را همواره جذب عرفانهای کاذب و جادوگران میکرد. تاریخ ثابت کرده است که مردم در زمانهای قدیم؛ در مواجهه با بیماریهای صعب العلاج، به جادوگران مراجعه میکردند و جادوگران از همین روشها و یا تلقین استفاده میکردند. در واقع میتوان گفت که جادوگران زمان قدیم بزرگترین

روانشناسان سنتی زمان خود بوده اند و چیزهایی علمی در مورد بدن انسان میدانستند که سایر مردم اطلاع نداشتند و البته به نام شفا به خورد مردم میدادند. در میان هندوها، شفا گرفتن از طریق مانترا با استفاده از یوگا امری شایع بوده و هست.

۷) نور و ظلمات

کلمات نور و ظلمات در قرآن بصورت مفرد و جمع آمده است. نور همان واقعیت و حقیقت است که واحد و یکی است و برای همه یکسان است مانند اینکه شب تاریک است و روز روشن که همه به این ایمان دارند و یا اینکه خدا وجود دارد و احد و واحد است.

ولی ظلمات همان تخیلات و توهمات است که به عدد انسان های روی کره زمین مختلف است یعنی هیچ دو نفری پیدا نمی شود که تخیلات و توهماتشان مثل هم باشد. دقیق مانند اثر انگشت و هر کس به گونه ای در فضای آلفا, توهم و تخیل را تجربه می کند. البته هر فردی هم هر بار تخیل را به صورت متفاوتی تجربه می کند. این نشان از دنیای تاریک و پر از شک و تردید است.

خیلی اوقات چند نفر دور هم جمع می شوند ولی به تفاهم نمی رسند و یا همدیگر را درک نمی کنند دلیل آن یک چیز است، آن هم تفاوت در نوع و شیوه تخیلات آن ها است و الا هر جا انسان بر اساس واقعیت رفتار بکند دیگر دچار عدم تفاهم نمی شود.

البته باید در نظر بگیریم که گاهی فردی در واقعیت است ولی دیگری در توهم است خوب قاعدتا کسی که در توهم است نمی تواند واقعیت را درک کند. ریشه تمام رذایل زشت در تخیل و توهم آلفایی می باشد. اکر کسی نوری که خدا تعیین کرده را تبعیت کند دچار مشکل نمی شود. زمانی که کسی به درجه ای می رسد که به خاطر عمق توهمات خود و در نتیجه باور این توهمات به خیال خود هدایت یافته اند در حالیکه اینگونه نیست. هیچ تخیل و توهمی شبیه توهم دیگری نیست و تا زمانی که توهم از بین نرود افراد همدیگر را به درستی درک نمی کنند زمانی که موسی عصای خود را انداخت چون معجزه واقعی بود تمام توهمات ساحران را از بین برد. برای همین گاهی فردی در حالت توهم شدید سیلی می خورند و انگار برای یک لحظه واقعیت را درک می کند و از توهم بیرون می آید.

گاهی باید واقعیت به صورتی به میان بیاید تا فرد از توهم بیرون بیاید. نماز هم موردی ارادی است که فرد با انجام دادن آن خود را از رفتن در آلفا بر حذر می دارد. برای همین انسان باید همیشه در تلاش باشد و سعی کند و زحمت بکشد که به توهم و تخیل وارد نشود . بله دقیقا باید تلاش کند؛ با تنبلی و دست پشت دست گذاشتن هیچی حلی نمی شود باید به سمت خدا با سرعت حرکت کنیم زیرا زمان خیلی کم است و عمر انسان تمام می شود.

گاهی دو نفر آنقدر در توهمات غرق شده اند و به مراحل بالاتری از آلفا رفته اند که در توهم و تخیل به وحدت می رسند و همین باعث می شود به صورت موقت با هم

سازش کنند ولی صد البته به دلیل دنیای تاریک و ظالمانه آلفا، زمانی می رسد که آن دو نفر از هم دیگر دور می شوند. و از هم متنقر می شوند (و زادهم نفورا).

أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ ۚ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ

در این آیه خدای بزرگ با آوردن مثلی ، وضع منافقین را مجسم می سازد چون منافقین کسانی هستندکه دو دنیای مختلف دارند دنیای تخیلات و توهمات که دنیای ظلمات و تاریکی است، و دنیای واقعی که در آن زندگی می کنند این فرد در ظلمات و تاریکی قرار گرفته است، بطوریکه خیر را از شر، تشخیص نمیدهد، و برای بر طرف شدن آن ظلمت ، دست به یک وسیله روشنی می زند، یا آتشی روشن میکند که این همان نار است، که با آن اطراف خود را ببیند، یا وسیله ای دیگر و چون آتش روشن میکند و این آتش یا نار همان تخیلات و توهمات شیطانی است مانند اینکه برای حل مشکلی به کینه یا حسادت یا دروغ و دزدی روی بیاورد و برای مدت کوتاه و به گمان خود پیرامونش روشن میشود اما خدا بوسیله ای از وسائل که دارد یا باد، یا باران ، یا امثال آن ،که نماد واقعیت و حقیقت است آتنشش را خاموش کند،زیرا وقتی واقعیت به میان می آید توهمات و نارهایی که فرد برای خود ایجاد کرده بود، دیگر نمی مانند (مانند عصای موسی که توهمات را از بین برد) دوباره به همان ظلمات و تاریکی

گرفتار میشود، و بلکه این بار میان دو ظلمت قرار گیرد، یکی ظلمت تاریکی ، و یکی هم ظلمت حیرت ، و بی اثر شدن اسباب. و اینکه چگونه می شود که همه چیز به هم خورد و از بین رفت، زیرا نار و فریب های شیطانی و راهکارهایی که شیطان و اجنه در آن دنیای تاریک نشان می دهند همه اش رذیلت اخلاقی است و راه به جایی ندارد و نهایتا به بدبختی و گمراهی بیشتر منجر می شود .

نار جهنم یعنی در جهنم برای حل مشکلات از نار و آتش استفاده می کنند یعنی همین رذیلتهای اخلاقی. در حالیکه در بهشت از نور استفاده می کنند یعنی فضیلت اخلاقی. رذیلت بر اساس توهم و خیال و ظلمات است و فضیلت بر اساس واقعیت و حقیقت و دستورات خدا (الله نور السماوات و الارض). نور و ظلمات دو مفهوم پارادوکس هستند یعنی با هم در یک جا جمع نمی شوند برای رهایی از ظلمات باید به نور تکیه کنیم. یعنی زندگی خودمان را پر از نور و واقعیت کنیم با انجام عبادات و اعمال صالح. شیطان خیلی مکارانه برای هر نوری یک نوع نار را درست کرده که امور بر افراد مشتبه شود. یعنی سایه واقعیت را درست کرده و می خواهد اصل دیده نشود بلکه فریب را ببینیم(تحریف واقعیت).

۸) تناسخ در اشعار

بیشتر شاعران ایرانی که طرفداران زیادی هم دارند؛ پیرو عرفان مجوسی بوده اند. مثلا اکثرشان معتقد به تناسخ بوده اند.

عمر خیام هم به تناسخ معتقد بوده است:

ای رفته و باز آمده و چم گشته　　نامت ز میان نام ها گم گشته
ناخن همه جمع گشته و سم گشته　　ریشت ز عقب در آمده ، دم گشته

سهراب سپهری:

اهل کاشانم نسبم شاید رسد به گیاهی در هند ؛ به سفالینه ای از خاک سیلک

مولوی در مورد تناسخ میگوید:

از جمادی مردم و نامی شدم　　از نما مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم　　پس چه ترسم کی زمردن کم شوم
جمله دیگر بمیرم از بشر　　تا برآرم چون ملائک بال و پر
بار دیگر از ملک پران شوم　　آنچه در وهم ناید آن شوم
بار دیگر بایدم جستن ز جو　　کل شیئی هالک الا وجهه
پس عدم گردم عدم چون ارغنون　　گویدم کانا الیه راجعون

به همین خاطر در شعر این شاعران بسیار کم و یا شاید هیچ از معاد و آخرت سخن به میان می آید. زیرا تناسخ و معاد با هم جور در نمی آیند.

۹) کارما در اشعار

در اصطلاح عرفان مجوسی، کارما یعنی آدمی نتایج کارهای خوب و بد خویش را در تناسخ بعدی می بیند. یکی از مشکلات اساسی این نظریه این است که این افراد فکر می کنند که اگر در یک خانواده ثروتمند به دنیا بیایند و یا با بدن سالمتر پا به این دنیا بگذارند؛ خوشی و خوشبختی به آنها روی خواهد آورد! در حالیکه این جزییات ملاک خوشبختی نیست. هیچ انسانی احساس خوشبختی نمی کند در این دنیا. میتوانید از کسانی بپرسید که آرزوی موقعیت آنان را دارید. اصلا کسی که کار خوب انجام بدهد اتفاقا نباید اصلا وارد این دنیا شود، چون این دنیا هیچ و پر از سختی است.

۱۰) سحر سیاه و سحر سفید

مولوی معتقد بوده است که اگر گره درکار کسی ایجاد شود سحر سیاه است ولی باز کردن همان گره را سحر سفید و یا سحر حلال می نامند! درحالیکه هر دو سحر هستند چون در آلفا و توقف فکر انجام می شود. کار خدا علم مطلق است و کار شیطان سحر. خدا با سحر کارها را انجام نمی دهد و اساسا سحر حلال نداریم. ولی مولوی می خواهد افراد را در گنگی و ابهام قرار بدهد. مولوی خود در اشعارش در تضاد کامل بود بعضی جاها از خدا حرف میزند این زمانی است که از آلفا بیرون آمده، ولی حالب این است وقتی از آلفا بیرون آمده باز هم تاحدی از سحر شیطان نتوانسته بیرون بیاید

چون جنبه منفی اشعار خودش را نمی دیده است. این جنبه ی جالبی است که خود مولوی هم می گوید که خیلی از چیزها در شعرم هست ولی چون سحر است ما نمی بینیم. همین مراحل یوگا سالیان سال هیچکس نمی دانسته است که همان مراحل سحر است.

خدای مهربان در قرآن شعر را در مقابل ذکر و قرآن مبین می آورد. این نشان از خطرناک بودن شعر دارد و با این وصف؛ شعر حتی ضد پیام خداست و به نوعی جادوست.

وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ﴿۶۹﴾

و [ما] به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست این [سخن] جز اندرز و قرآنی روشن نیست (۶۹)

۱۱) چشم زخم!

چشم زخم را همگی میدانید که چیست و تقریبا در فرهنگها و آیینهای تمام ملل دنیا رواج دارد. در انگلیسی به آن EVIL EYE **یا چشم شیطان میگویند. تعریف چشم زخم از نظر ملتها؛ گونه‌ای از بدخواهی است به گونه‌ای که در بسیاری از فرهنگ‌ها این عقیده وجود دارد که فرد بد چشم می‌تواند عامل بدشانسی یا صدمه به دیگران گردد. آنها معتقدند که صدمات و بداقبالی‌های وارده از طریق نگاه دشمنانه یا بدخواهانه به دیگران وارد می‌گردد . ایرانی ها آن را نظر زدن یا چشم زدن مینامند. آویزهای تک**

چشم، نعل اسب و اشیاء دیگر را برای جلوگیری از چشم زخم بهره می برند و خودشان اقرار میکنند که جواب داده است!

اسپند سوزاندن که معتقدند دود حاصل از آن با خون قاطی شده و به این طریق بلا دور میشود! عباراتی مثل "بترکه چشم حسود" استفاده میشود؛ آیه ان یکاد را سر درب مغازه ها نصب میکنند تا از چشم زخم جلوگیری شود. یا در بعضی نقاط سوزاندن تکه ای از پارچه فرد چشم خورده و یا حتی بعضی دولتها به آتش زدن زمینهای زراعی و جنگلها روی می آورند. آویزهای اسپندی با رنگ آبی و یا سوزاندن کمی از مژه فرد چشم خورده؛ تخم مرغ شکستن، به تخته زدن و آویز کردن تک چشم آبی توی اتوموبیلها و.. همگی برای جلوگیری از چشم زخم خوردن استفاده میشود.

در هندوستان ، یک آینه با خود حمل میکنند تا چشم نخورند و از نظر آنها فلسفه آینه این است که آنها فکر میکنند آینه بدخواهی و حسادت افراد را به فرد بدخواه و حسود بر میگرداند. این نوع تصور در مورد حسادت و بدخواهی ، بسیار مادی است. حسادت و یا بدخواهی یک چیز مادی نیست که با مادیات دفع شود. براساس آیات قرآنی متوجه خواهیم شد که حسد و سایر صفات شیطانی از نفس انسان سرچشمه میگیرند.

وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٠٩)

بسیاری از اهل کتاب پس از اینکه حق برایشان آشکار شد از روی حسدی که در وجودشان بود آرزو میکردند که شما را بعد از ایمانتان کافر گردانند پس عفو کنید و درگذرید تا خدا فرمان خویش را بیاورد که خدا بر هر کاری تواناست (۱۰۹)

همانطور که در قسمتهای قبلی گفته شد؛ در جامعه ای که ما در آن زندگی میکنیم؛ انواع صفات شیطانی مثل حسد، بغض،کینه، خشم و ... در افراد بروز و نمود پیدا میکند. کسانی که خود را در معرض این صفات شیطانی قرار دهند؛ زندگی را بر خود مشکل میکنند و دچار دردسر می شوند. در معرض این نمودها و ابرازها قرار گرفتن؛ یعنی باور کردن و تاثیر گرفتن از آنها. پیشنهاد خدای مهربان در این گونه مواقع؛ این است که به خدا پناه ببریم و جذب صفات شیطانی نشویم. به همین خاطر خدای مهربان می فرماید که :

وَ إِنْ يَكادُ الَّذينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ؛
و آنان که کافر شدند، چون قرآن را شنیدند، چیزی نمانده بود که تو را تحت تاثیر قرار دهند و می‌گفتند: او واقعاً دیوانه است.

خدای مهربان در این آیه از ابصار (دیدگان و نگرش و نهاد) کافرین صحبت میکند. خدا در این آیه از کلمه عین (چشم) صحبت نمی کند. بنابراین این فرضیه که بعضی مردم با چشمهایشان دیگران را دچار صدمه میکنند؛ کاملا باطل است. زیرا ابصار در قرآن به معنای چشمان فیزیکی نیست. بلکه به معنای بصیرت؛ بینش و تصور معنوی در مورد یک چیزی است. کافرین نسبت به پیامبر، حس حسادت، دشمنی و لجاجت خود را در حین گوش دادن به پیام خدا، در نفس خود بروز و نمود میدادند و در

نهایت او را دیوانه می نامیدند. این حسادت و لجاجت و دشمنی؛ آدمهای کم ایمان را تحت تاثیر قرار میدهد و آنان را در راه خدا سست میکند. بروز و نمود صفات شیطانی در افراد ؛ تنها ضرری که به دیگران میرساند؛ سست کردن و کرخت کردن افراد در راهشان است. نکته مهم قضیه اینجاست که فقط افرادی تحت تاثیر این صفات شیطانی قرار میگیرند که خودشان راه نفسشان را برای تاثیرگیری از آن باز کرده اند. حتی سحر و جادو روی کسانی موثر است که تحت تاثیر آن قرار گرفته اند. در این مورد هم فقط کسانی تحت تاثیر حالات طرف مقابل قرار میگیرند که حالات آن فرد حسود و یا کینه ایی برایشان مهم است. به همین خاطر خدا به پیامبر محمد میفرماید که ای محمد تحت تاثیر آنان قرار نگیر و نافرمانی و سرباز زدن کافرین از قبول حق ناراحتت نکند و تو را غمگین و افسرده نکند تا تحت تاثیر این صفات شیطانی آنان قرار نگیری.

وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ (١٢٧)
و صبر کن و صبر تو جز به [توفیق] خدا نیست و بر آنان اندوه مخور و از آنچه نیرنگ می کنند دل تنگ مدار (١٢٧)

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ (١٢٨)
در حقیقت خدا با کسانی است که پروا داشته اند و [با] کسانی [است] که آنها نیکوکارند (١٢٨)

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ (٨٨)

و به آنچه ما دسته هایی از آنان [=کافران] را بدان برخوردار ساخته ایم چشم مدوز و بر ایشان اندوه مخور و بال خویش برای مؤمنان فرو گستر (۸۸)

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ (۸۹)
و بگو من همان هشداردهنده آشکارم (۸۹)

خدا هیچوقت به پیامبر دستور نمیدهد که برو و یک آینه با خود همراه داشته باش، یا برو اسپند دود کن تا از حرفهای آنها در امان باشی. بلکه آن قادر مطلق به پیامبر دستوراتی مثل صبر؛ نماز؛ چشم ندوختن به اموال کافران؛ عدم حزن بخاطر طرف مقابل؛ عدم دلتنگی از مکرشان و ... را پیشنهاد میدهد. در واقع خدا ؛ مردم را به صفات خوب میخواند. زیرا این تنها راه حل پیشگیری از افکار منفی دیگران است. آیه ۵ سوره فلق می‌فرماید :وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ؛ پناه می‌برم به خدا از شر هر حسود، آن‌گاه که حسد ورزد. پناه بردن به خدا یعنی از دستورات او پیروی کردن و در نتیجه خود را در پناه او قرار دادن.

در اروپای قرون وسطی، ستایش فرزندان یا دارایی‌ها، بدشانسی تلقی می‌شد، بنابراین برخی از عبارت‌ها مانند "به خواست خدا " یا "خدا برکت دهد" و شکر گذاری ها رواج داشت کلیسا بر این باور بود شکر گذاری خود مانع چشم بد می شود. یکی از فلسفه های شکرگزاری؛ جلوگیری از گسترش و بروز و نمود صفات شیطانی در جامعه است. به همین خاطر است که دومین آیه قرآن با ستایش و شکر خدا شروع میشود. الحمد لله رب العالمین

۱۲) زبان ارتباطی با خدا

در سالهای کم آبی ، روستاییان روسی با ریختن آب در غربال؛ صحنه ای شبیه به بارش باران ایجاد میکنند و باور داشتند که این کار در بارش باران تاثیر دارد، یا در بعضی روستاهای ایران؛ برای بارش باران؛ مراسمی به اسم "عروس باران" دارند. آنها فکر میکنند که فرشتگان مامور باران؛ این صحنه ها را دیده و تحت تاثیر قرار میگیرند و باران نازل میشود و بعضی از آنها هم اصلا نمیدانند که چکار میکنند و فکر میکنند که انجام این مراسم در بارش باران موثر است. در این مراسمات؛ نکته مشترک آن است که خدا نقش بسیار کم رنگی دارد. در حالیکه منشاء و مبداء اصلی تمام رزق و روزی و خیر و برکات نزد خداست و خدا نور آسمانها و زمین است و همه چیز نزد اوست.

متاسفانه مردم جهان نمیدانند که خدا کیست و مهمتر از همه نمیدانند که فرشتگان تحت اوامر خدایند و بدون امر و اذن او دست به کاری نمی زنند. با این وضع مردم از خدا طلب باران نمی کنند و آنچه در قلبشان است را به خدا نمی گویند؛ آنها بیشتر تابع نمایشاتی هستند که از پیشینیان خویش به ارث برده اند. خدا رب العالمین است و اوست که تمام جهانیان را پرورش و زندگی میدهد، او صدای همه را میشنود و همه را می بیند و به درخواستهای همگی جواب میدهد.